



مجموعه جدیدی از انتشارات یونیورسال

قله شیطان

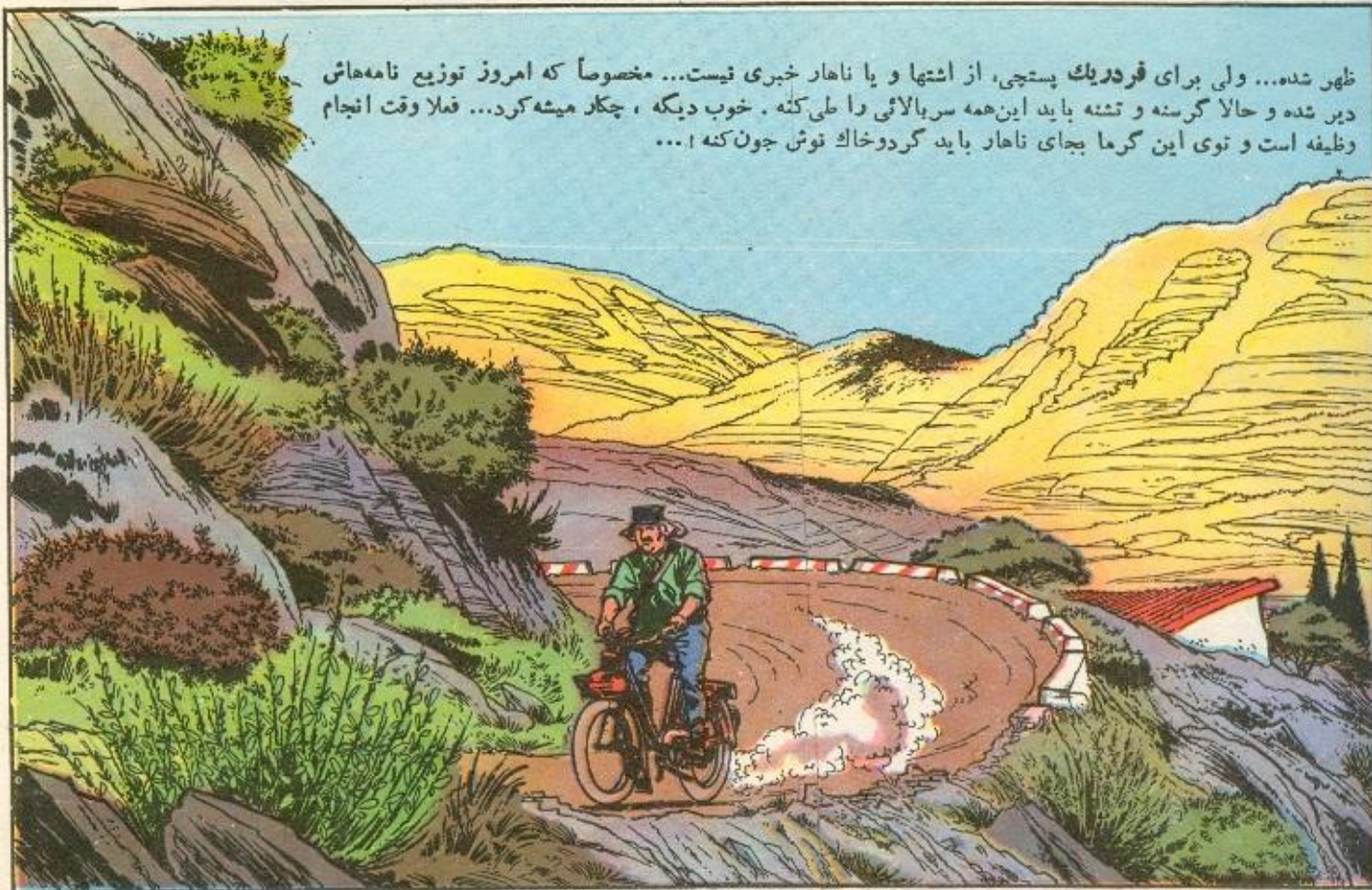


انتشارات یونیورسال

حق چاپ ، ترجمه ، نقایده ، اقتباس و عکسبرداری مخصوص و محفوظ و منحصر به شرکت انتشارات یونیورسالی می باشد .
صندوق پستی ۱۸۵۸ تهران - تلفن ۴۱۶۸۰۶

© Copyright by Éditions du Lombard,

ظهر شده... ولی برای فردريك پستی، از اشتها و یا ناهار خبری نیست... مخصوصاً که امروز توزیع نامه‌هاش دیر شده و حالا گرسنه و تشنه باید این همه سربالائی را طی کنه. خوب دیگه، چکار میشه کرد... فعلاً وقت انجام وظیفه است و توی این گرما بجای ناهار باید گردوخاک نوش چون کنه!...



شما در خانه بالای تپه زندگی میکنید مکه نه؟ براتون یه نامه دارم.



سلام آقای پستی. سلام دختر خانم... چه خوب شده که شمارو دیدم!



به به چه ساره بان خوبی... کورچه خیلی دیره ولی میتونم چند دقیقه ای راحت توی سایه اش بنشینم... یک استراحت چند دقیقه ای حالمو جا میاره.



آخه شما دورترین مشتری من هستید و هرچه این طرفها کمتر پیدام بشه برام بهتره...



می‌باشن... گاهی تنبلی نتایج خوبی داره. خسته بودم گفتم چند دقیقه ای زیر سایه بان استراحت کنم تا حالم جا بیاد... آگه شما را ندیده بودم می‌بایست پنج کیلومتر دیگه سربالائی می‌رفتم...



خانم لین لمبارد... خود شما هستید؟... مکه نه؟

همینطور، حتماً نامه از پدرمه...

مطمئناً اونجا ارواح زندگی میکنند و من بشما توصیه میکنم که اون طرفها نرید... مردم دهکده سروصدا و ناله‌های ارواح رو شنیدن!

هان! فهمیدم! این صخره‌های فرور پخته رو میبینی که با اصطلاح جنی شده... عمه‌ام برای من تعریف کرده...

با اصطلاح نه... واقماً اونجا ارواح وجود دارن...

نکنه از عمه‌ام بدتون میاد؟...

عمه‌تون؟ نه ابداً منظورم این منطقه است که به تله شیطان معروفه!



و با این حساب طبق قرار قبلی برمیگرده... چه خوب میشه...



سانتوس... این نام شهریه در برزیل... پس پایا به آخرین نقطه توقفش رسیده... و به موقع برمیگرده...



خوب من دیگه رفتم! خدا حافظ دختر خانم.

مشکرم آقای پستچی! از این بابت دیگه شما زحمت نکشین... خودم میام اداره پست نامه‌ها رو میگیرم.



هوهوهو...



شب تو تاریکی ممکنه آدم بترسه ولی در روز باین روشنی نباید فکر سحر و جادو کرد...



اینهم اون صخره‌های معروفی که پستچی رو ترسونده... باید اقرار کنم که این تنهایی یک حالت سه‌منه‌گی بهشون میده...



صدا از زیر اون صخره‌ها میاد...



هوهوهو...



آهای چه خبره؟ کسی اونجاست؟...



مثل اینکه صدای ناله میاد!!



من که باور نمیکنم!
ارواح حقیقت ندارند و فقط
آدم اونهارو تو فیلم میبینی!
این چیه!...



هوهوهو...
پله همیشه . صدای تاله از
وسط اون صخره‌های بزرگ
میاذ!...



حالا می‌بینم چه خبره و
خیالم راحت میشه



عجیبه! حالا صدای
چنگک زدن می‌آد...
چنگک زدن



یا این یه شوخیه و یا میخوان عمداً منو
بترسونن . در هر دو حال من دارم عصبانی
میشم .



اگه یک کمی تقلاکنم موفق میشم!



شاید هم لانه چند باشه...
و یا اینکه...



اوه! مثل اینکه سوراخ
یک حیوونه! فکر این یکی
رو نکرده بودم!



اوه... چه وحشه! کجا داری میری؟



خوب، راستشو بگو ببینم توی اون سوراخ چکار میکردی؟... حتماً خر گوشه‌ارو دنبال میکردی هان؟...



اوه چه سگ با مزه‌ای... همین حیوون نزدیک بود منو از ترس زهره ترک کنه!



فهمیدم! میخواهی که من اینجارو بکنم... مثل اینکه دارم به چیزهایی میفهمم...



اما نه، مثل اینکه چیزی رو میخواود بفهمونه!



باز میخواهی برگردی توی سوراخ؟ ولی...



مثل اینکه يك نفر اون زیر گیر کرده... وقت نیست که برم از کسی کمک بخوام... هر دقیقه غنیمته!



کمک... کمک...



آهای... کسی اونجاست؟... صداهو میشنوی؟...



صبر کن طفلک بیچاره!



عو عو



چه شیبی... اما چه میشه کرد...



دطلبی، کوچولو اسم این سگه.
ما اسمش دطلبی گذاشتیم چون سداش
مثل دطلب خیلی مشخصه...



داشتین میرفتین اون تو چنگار
کنین... چطور شد که دطلبی،
کوچولو همراه شماست؟
دطلبی، کوچولو؟؟



روبرت، بدو از توی جیب
طنابو بیار...
چشم!



مثل اینکه باید «تیری» و «رولاند»
باشن این دو تا کله شق باز بدون اجازه خواستن
اینجا تحقیقات کنن!



خنده ها تون بمونه برای بعد فملا
که کم کنید به نفر اون زیر گیر
کرده... آگه این سگه رو
می شناسید باید بدو نید اون کیه
سگه هم اون تو بود، من
بیرونش آوردم!



همو نظور که فکر میکردم این صخره ها
آهکی اند و زیریا مثل گچ خورد میشن!
دختر خانم نزدیک بود کار دستمون
بده!



می تونی با این دوازده متر پائین
پری...
خدا کیمه کافی باشه!
آگه آقا باندازه
بی ادب بودنش شهامت
داشته باشه شاید بتونه
کاری بکنه



بهر حال نزدیک بود برای
خودت ددرس بزرگی درست کنی.
بدون وسایل لازم که نمیشه تو این
غارها رفت.
وای از دست شما دخترها!



!?!!



خوبه؟
آره، طنابو کم کم
شل کن...



شوخی نکن! این بدبختها
موقع پائین رفتن سقوط کردن
«تیری» شدت بدنش ضرب
دیده!



آهای! بگو بیستم حال
کاوشرکان غارچطوره؟...



مثل اینکه توقف کرده
حتماً تکیه گاهی پیدا
کرده...



اوه یواشا! مواظب باش سر و کله ات
به صخره ها نخوره!



«تیری» رو می فرستم بالا! تو که بزورت
اطمینان داری حالا وقتشه که ثابت کنی!



آه... متأسفم! پیام
پائین؟

نه، يك كار
ديگه بكنتم...



بدجوری زخمی شده... بمحض اینکه
اون دو تا آمدن باید با چپ بپریمش
به دهکده
وقت تلف نکنیم من
مواظب این یکی هستم.



خوب حالا
دختر کوچولو کمک
کن به بیتم!

رنکش چقدر
پریده!



اونجاست
پیش اون...
دختر خانم



خوب رسیدی.
وقتی «تیری» رو به
دکتر رسوندیم همه
را برامون تعریف
میکنی...
«تیری» کجاست؟



خوب، اینهم طناب. حالا که
حالت جا آورده نوبت توست که
بری بالا!

اینجا...
اینجا هوا
نیست...



واقعا كه اين كار يك پرستار
با تجربه است... چطور...؟

هي



آخه چطوري تو نستي زخمهاشو تعيّن كنين؟

من توي اين هواي گرم
هميشه يك شيشه آدو كلن همراه
دارم. فعلا براي شستن
زخمهاش كافي بود...



تعجب... شما كه حسابي يا نسماش كردين!

چرا تعجب ميكنين؟ لازم
بود زخمهاش بسته بشه!



بالاخره
يادتون اومد؟



يعني چي... طناب كجاست؟
منو فراموش كردى؟

راستي «برنارده»
هنوز توي غاره.



خوب... حالت خوبه
تيري؟

خيلي خوبه. اونقدر
خوب يا نسمايم كرد كه اصلا
دردم نيمود!



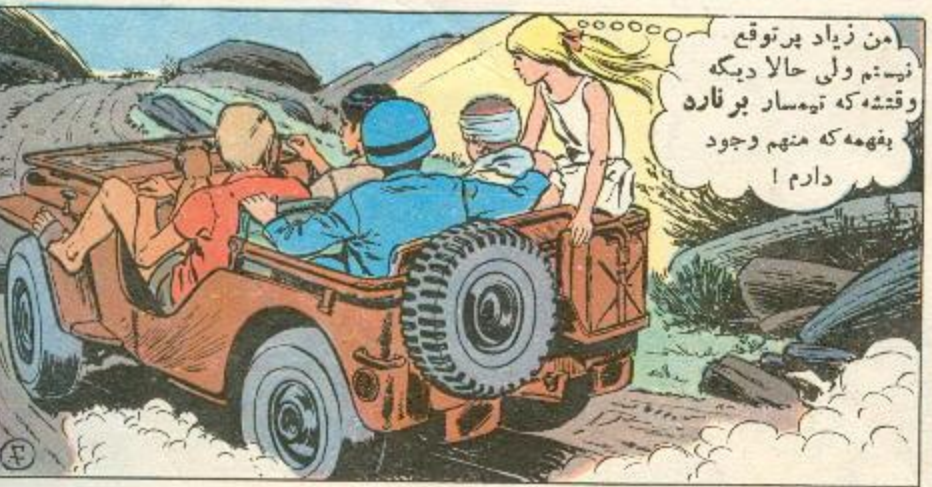
نميدوني چه پرستار حسابيه
ببين چكار كرده!

?



همون كه ميخواست با
دست خالي بره توي غار
و «تيري» رو نجات بده؟
بله كه يادمه!

يه خبري بهت بدم اون
دختر موبوره يادته؟

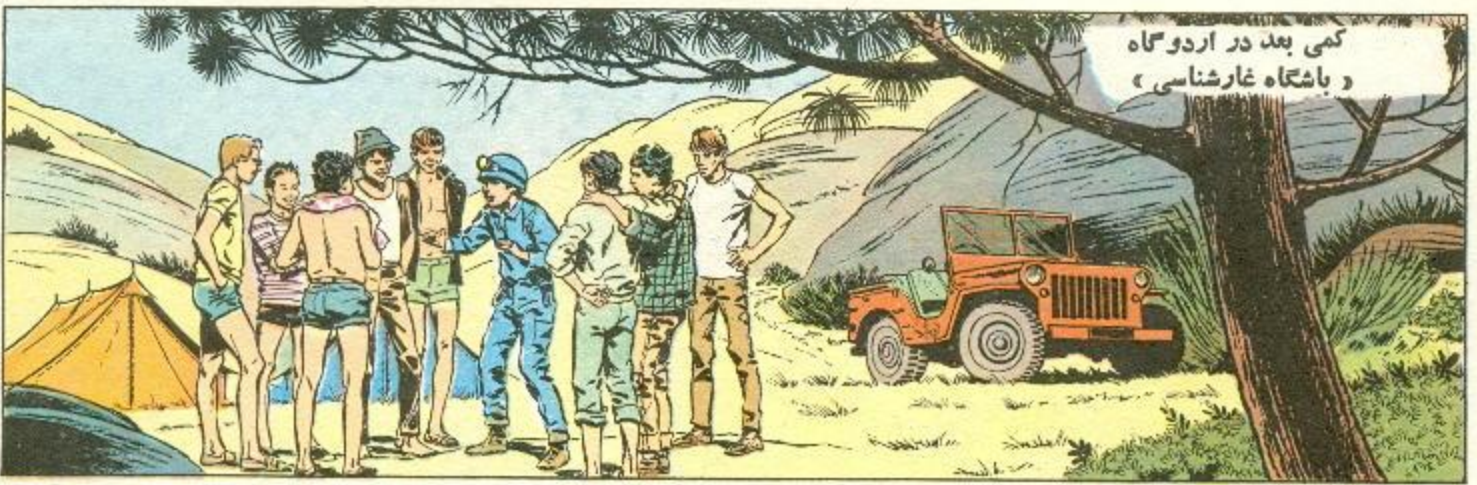


من زياد پر توقع
نستم ولي حالا ديگه
وقتشه كه تيمسار برنارده
پفهمه كه منم وجود
دارم!



خوب. ديگه نبايد طولش بديم. بهتره
زودتر به دهكده برگرديم وگرنه اين با
اين بدن لخت سرما ميخوزه!

کمی بعد در اردوگاه
(باشگاه غارشناسی)



شما آدم فوق‌العاده‌ای
هستین!
نه اینطور نیست. پدر
من پزشک و معلومه که
من باید کمکهای اولیه
رو بدونم.



بفرمائید... تا رسیدن دکتر این
پانسمان کافیست...
دکتر حالا میرسه...
بچه‌ها رفتن دهکنه
سرافش...



آره بچه‌ها. یک دختریه که لنگه
نداره آگه اون نبود ما هنوز توکنفار
بودیم!



میدونی برنارده... با بچه‌ها فکر کردیم که برای
قدردانی از لین یک عنوان افتخاری مثل
'لین غارشناس' بهش بدیم که در ضمن در مدتی که
اردو داریم مسئول درمانگاه باشه...



هورا لین زنده باد هرستار خودمون!
زنده باد پزشک
'باشگاه غارشناسی'
???



آقایون... صحبت شما بیفایده است...
من خودم شخصاً با این عقیده مخالفم!
??



تو اشتباه میکنی بنظر من...
این مرض بتو
هم سرایت کرده!



نه... هیچوقت... این فکرهای
احتمانه چیه؟ ما در اینجا قوانینی داریم.
باشگاه ما جای دخترها نیست!